

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل دوم قائلین به وجوب اجتناب از ملاقی

بحث در مورد دلیل دومی است که برای وجوب اجتناب از ملاقی اقامه شده ؛ خلاصه دلیل این بود که ملاقی نیز بعد از ملاقات یکی از اطراف علم اجمالی قرار می گیرد. در این صورت باید احکام علم اجمالی را در مورد او پیاده کنیم که عبارت از وجوب اجتناب است. وقتی خود ملاقی یکی از اطراف علم اجمالی قرار گرفت مثل سایر موارد علم اجمالی باید از او اجتناب شود، عرض کردیم که در اصل تحقق این علم اجمالی تردیدی نیست و تعبیری را مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف دارند و آن این است که وجداناً چنین علم اجمالی شکل می گیرد. دو ظرف آب هست علم اجمالی داریم یکی از اینها نجس است، حالا اگر يك شیء سومی با یکی از اینها ملاقات پیدا کرد وجداناً این شیء سوم خودش می شود یکی از اطراف علم اجمالی. در این مقدار تردیدی وجود ندارد که بعد الملاقات يك علم اجمالی جدید تشکیل می شود وجداناً، منتهی بحث این است که آیا راهی وجود دارد که ما بگوئیم این علم اجمالی مؤثر نیست، این علم اجمالی مؤثر در منجزیت نیست، عمده این است. مرحوم شیخ انصاری يك راهی را ذکر کردند و مرحوم نائینی هم شبیه کلام مرحوم شیخ که قبلاً بحث کردیم.

سخن مرحوم خوئی: مرحوم آقای خوئی قدس سره يك راهی را ذکر می کنند که متخذ از استادشان مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف است. خلاصه اش سخن ایشان این است که اگر یکی از اطراف علم اجمالی قبل از علم اجمالی از يك راهی منجزیت پیدا کند، اگر در یکی از اطراف علم اجمالی قبل از علم اجمالی تکلیف ثابت باشد به طوری که این علم اجمالی نسبت به آن طرف نمی تواند يك تکلیف جدیدی را بیاورد، اینجا علم اجمالی اثر ندارد و نسبت به طرف دیگر مثل شبهه بدوی می شود و این کلام همان است که از آن تعبیر می کنیم به اینکه «المنجز لا يتنجس». البته این يك عنوان کلی تر است که در غیر موارد علم اجمالی هم معنا دارد ولی یکی از مصادیق روشنش در همین جاست. اینجا باز برای اینکه مطلب روشن شود خود ایشان سه تا مثال زدند و بعد فرمودند ما نحن فيه از قبیل مثال سوم است. هر سه مثال در يك معنا اشتراك دارند و آن معنا این است که اگر در یکی از اطراف علم اجمالی قبل از علم اجمالی تکلیف منجز باشد و ثابت باشد به طوری که علم اجمالی نتواند نسبت به آن طرف تکلیف جدیدی را بیاورد، نسبت به آن طرف بلا اثر است، اینجا نسبت به طرف دیگر مسئله عنوان شبهه بدویه را پیدا می کند و ما اصل را در طرف دیگر جاری می کنیم.

مثال نخست: ظرفی در جلوی روی ماست و قبلاً نجس بوده، حال اگر الآن ما شك کنیم نجس است یا نه، استصحاب نجاست در آن جریان دارد و باید نجاست را استصحاب کنیم. اما اگر يك ظرف دومی کنار این ظرف بیاید و ما شك کنیم که نجاستی در این ظرف الف که قبلاً استصحاب نجاست در آن جاری شده واقع شد یا این نجاست در ظرف دوم افتاد و یا در ظرف دیگر.

اینجا این علم اجمالی فایده‌ای ندارد. چرا؟ چون علم اجمالی باید خودش نسبت به همه اطراف علی السویه ایجاد تکلیف کند، این علم اجمالی نسبت به این ظرفی که استصحاب نجاست دارد بلا اثر است، یعنی اگر این علم اجمالی هم نبود این ظرف استصحاب نجاست دارد و ما باید بگوئیم نجس است، پس این علم اجمالی يك تکلیف فعلی منجز در این طرف برای ما نیاورد، باقی می‌ماند طرف دیگر که احتمال وجود تکلیف در آن می‌دهیم، شبهه می‌شود شبهه‌ی بدویه، اصالة الطهاره را در آن جاری می‌کنیم.

در این طرف به وسیله استصحاب تکلیف منجز بوده، علم اجمالی نمی‌آید يك تنجز دومی را در این طرف ایجاد کند، چون «المنجز لا يتنجز ثانياً» پس نسبت به این طرف بی‌فایده است و نسبت به طرف دیگر شبهه‌ی بدویه است و اصالة الطهاره را جاری می‌کنیم.

مثال دوم: اینکه می‌فرمایند اگر یکی از اطراف علم اجمالی طوری باشد که مجرد شك در تنجز تکلیف کافی باشد، مجرد احتمال در تنجز تکلیف کافی باشد! اینجا هم علم اجمالی اثری ندارد. مثلاً الآن - مثالی که خود ایشان هم می‌زنند - کسی در شب علم اجمالی دارد یا نماز عصر را نخوانده یا نماز عشاء را، اینجا «بالنسبة إلى صلاة العشاء» دلیل خاص داریم مادامی که وقت باقی است اگر شما شك کردید که نماز خواندید یا نه؟ باید نماز را بخوانید، اگر احتمال دادید نماز را نخواندید این احتمال منجز است و شما باید نماز بخوانید. پس در يك طرف ما این قاعده را داریم که مجرد احتمال - البته دلیل خاص دارد، روایاتی که می‌گوید مادامی که وقت باقی است اگر شك کردید نماز خواندید یا نه؟ باید نماز را بخوانید - دلیل می‌گوید اینجا مجرد احتمال «منجز» للتکلیف» پس نسبت به نماز عشاء ما مشکلی نداریم. اما نسبت به نماز عصر شك می‌کنیم قضای نماز عصر بر ما واجب است یا نه؟ اصالة عدم وجوب القضاء را می‌آوریم، ولو اینکه ایشان اینجا اشاره به قاعده حیلولة کردند که به این معناست که وقت عصر گذشته و تمام شده، چون اگر وقت گذشته باشد باز دلیل می‌گوید اگر بعد الوقت شما شك کردید به آن شك اعتنا نکنید، ولی قاعده حیلولة اینجا به درد ما نمی‌خورد. می‌گوئیم شك می‌کنیم قضا واجب است یا نه؟ اصالة عدم وجوب القضاء را در عصر و نماز عصر جاری می‌کنیم، لذا کسی که در شب شك می‌کند، یعنی علم اجمالی دارد یا نماز عصر را نخوانده یا نماز عشاء را، نمی‌گوئیم به مقتضای علم اجمالی شما هم عصر را قضا کن و هم شب را بیاور. اگر کسی بخواهد احتیاط کند باید اینطور بگوید که به مقتضای علم اجمالی باید هر دوی اینها را بیاورد؛ نه! چون يك طرف علم اجمالی تکلیف از راه دیگر منجز است و علم اجمالی نسبت به صلاة عشاء هیچ اثری ندارد، چه علم اجمالی باشد و چه نباشد وقتی ما شك داریم در شب نماز عشاء را خواندیم یا نه؟ باید ادا کنیم، پس نسبت به يك طرف بلا اثر است و نسبت به طرف دیگر عنوان شبهه بدوی را پیدا می‌کند، شك می‌کنیم قضاء نماز عصر بر ما واجب است یا نه؟ اصل عدم وجوب قضا است.

مثال سوم: می‌فرمایند مثال اول و دوم را برای آن کبرای کلی ذکر کردیم ولی ارتباطی به بحث ما ندارد. مثال سوم که ارتباط به بحث دارد همین است که ما علم اجمالی پیدا کنیم به اینکه یکی از این دو ظرف الف یا ب نجس است. حالا اگر يك علم اجمالی دوم پیدا کنیم به اینکه یا «ب» نجس است یا «جیم» يك شيء ثالثی را به میدان بیاوریم، اول علم اجمالی داریم یا ظرف الف نجس است یا ظرف ب؟ بعد علم اجمالی دوم پیدا می‌کنیم یا ظرف ب نجس است یا ظرف جیم؟ اینجا این علم اجمالی دوم نسبت به ظرف «ب» بلا اثر است، برای اینکه قبلاً تکلیف در ظرف «ب» منجز بوده، قبلاً با يك علم اجمالی دیگر ظرف «ب» تکلیف در آن منجز بوده، پس علم اجمالی دوم تکلیف دیگری را در این ظرف ب ایجاد نمی‌کند. ما گفتیم علم اجمالی در صورتی منجز است که تکلیفی را برای همه اطراف علی السویه بیاورد، اما اگر قبلاً تکلیف در يك طرف به منجزی دیگر ثابت، باشد این علم اجمالی اثری نسبت به آن طرف ندارد. حالا که نسبت به آن طرف اثری ندارد نسبت به ظرف جیم شبهه ما شبهه‌ی بدویه می‌شود، نسبت به ظرف جیم می‌شود «مجرد الاحتمال» وقتی اینطور شد ما نسبت به ظرف جیم اصالة الطهاره را جاری می‌کنیم.

يك استثناء و استدراك مي‌كنند و مي‌فرمايند اگر در طرف ديگر يك اصل طولی وجود داشته باشد آن جاری می‌شود، مثال می‌زنند که اگر علم اجمالی داریم یا لباس نجس است یا این آب. حالا اگر يك شیئي آمد با این ثوب ملاقات پیدا کرد، در خود ثوب و آب اصالة الطهارة جریان پیدا می‌کند، تعارض و تساقط می‌کنند. این دو اصل در عرض یکدیگر است، اما يك اصلي در آب جاری است و در ثوب جاری نیست و آن اصالة الحلیه است، ثوب که قابل خوردن نیست ولي شك می‌کنیم آب را می‌شود خورد یا نه؟ يك اصلي به نام اصالة الحلیه که در طول اصالة الطهارة جریان دارد در ماء وجود دارد که در ثوب وجود ندارد، می‌فرمایند این جریان پیدا می‌کند، الآن شك کنیم که آیا این ماء حلال است یا حلال نیست، این اصل جریان پیدا می‌کند. وقتی جریان پیدا کرد بین اصالة الحلیه و آن ملاقي با ثوب تعارض به وجود می‌آید و تعارض و تساقط می‌کنند.

نتیجه بحث تا اینجا این شد که ملاقي نجس نیست ولو طرف علم اجمالی است، اما مجرد اینکه ملاقي خودش طرف علم اجمالی است این در وجوب اجتناب کافی نیست، این علم اجمالی اینجا منجزیت ندارد و در ملاقي يك اصالة الطهاره بلا معارض جریان دارد، مگر در این مثال ثوب و ماء که اینجا يك اصالة الحلیه ای می‌آید با این اصالة الطهاره تعارض می‌کند.

اشکال صاحب منتقى الاصول: این کبری «المنجز لا يتنجز» مورد اشکال صاحب کتاب منتقى الاصول قرار گرفته که قبلاً هم ایشان به این کبری اشکال داشتند. ایشان می‌گویند اگر به وسیله علم اجمالی سابق تکلیف در يك طرف منجز بوده برای بقاء در تنجز تکلیف مانعی ندارد که يك علم اجمالی دومی هم بیاید و در بقاء با هم در تنجز شریک شوند که اینجا تصریح به تشریک در تنجز دارند، می‌گویند چه اشکالی دارد شما علم اجمالی دارید یا ظرف الف نجس است یا «ب»، بعد علم اجمالی دوم می‌آید که یا ب نجس است یا جیم، نسبت به ظرف «ب» قبلاً علم اجمالی آمده تنجز را آورده، اما حدوثاً آورده. بقاء مانعی ندارد در بقاء با يك علم اجمالی دوم شریک در تنجز باشد و اصلاً مثال می‌زنند می‌گویند «فتكون نسبة العلمين بقاء إلى الطرف المشترك على حد سواء، فيشتركان في التنجيز» (جلد 5 صفحه 166)؛ اولاً اینجا ایشان دو مطلب را (یعنی به حسب ظاهر دو مطلب است ولي به نظر ما يك مطلب بیشتر نیست) ذکر می‌کنند که بعضی‌ها دلیل برای بلا اثر بودن علم اجمالی را این قرار دادند که «أن العلم الإجمالي المتأخر ليس علماً بتكليف فعلي آخر غير التكليف المعلوم بالعلم الأول، فلا يكون حينئذ منجزاً» این يك، بعد در وجه دوم اشاره کردند به کلام اصفهانی «المنجز لا يتنجز» اولاً این همان است و فرقی نکرد. اشکال اول به فرمایش ایشان این است که این دو وجه یکی است، ثانیاً آمدند هم به وجه اول اشکال کردند و هم به وجه دوم، اینها هم به نظر ما يك اشکال است و دو اشکال نیست.

خلاصه این اشکال اینکه اولاً يك مثال می‌زنند می‌فرمایند اگر در آن واحد دو علم اجمالی به وجود بیاید که يك طرفشان مشترکند، مثلاً در آن واحد من علم اجمالی پیدا کنم یا ظرف الف نجس است یا ب، یا ب نجس است یا جیم، در زمان واحد دو علم اجمالی حاصل شود، ایشان می‌گویند اینکه امکان دارد و چه اشکال دارد بگوئیم هر دو علم اجمالی تنجز در این ظرف ب آورده. و باز در اشکال به وجه مرحوم اصفهانی می‌فرمایند مانعی ندارد که علم اجمالی اول حدوثاً تنجز را بیاورد اما در بقاء با علم اجمالی دوم شریک در تنجز باشد. اولاً اینجا ولو به حسب ظاهر دو علم اجمالی است ولي واقعه علم اجمالی به این است که یا الف یا ب و یا جیم نجس است، واقعاً برمی‌گردد به يك علم اجمالی، این اولاً. ثانیاً این يك مطلب روشنی است و اصلاً تشریک در تنجز قابل تصویر نیست، يك چیزی که منجز شده را ما بگوئیم مجدداً منجز شود که می‌شود تحصیل حاصل، چه چیز را می‌خواهد بیاورد؟ تشریک در تنجز برمی‌گردد به ایجاد موجود، يك چیزی که موجود است را شما دوباره می‌خواهی ایجاد کنی، این از مطالبی است که قیاساتها معها است و حق با مرحوم محقق اصفهانی و مرحوم آقاي خوئی است، تشریک در تنجز معنا ندارد.

تا اینجا بحث ما در صورت اول از بحث ملاقات تمام می‌شود، در مسئله ملاقي مسئله سه صورت دارد؛ صورت اولی این است: ملاقات و علم به ملاقات متأخر از علم اجمالی باشد، من علم اجمالی دارم یکی از این دو ظرف نجس است، بعد از علم اجمالی

ملاقات حاصل می‌شود و ملاقات و علم به ملاقات بعد العلم الاجمالي است. ما به این نتیجه رسیدیم که دو دلیل برای وجوب اجتناب از این ملاقی در کلمات ذکر شده، هر دو دلیل را ملاحظه فرمودید باطل است. پس نظر ما این شد که اجتناب از ملاقی در این فرض لازم نیست.

صورت دوم مسئله عکس صورت اولی است. یعنی در جایی که ملاقات و علم به ملاقات قبل از علم اجمالی باشد، اگر ملاقات و علم به ملاقات قبل از علم اجمالی باشد می‌خواهیم ببینیم که آیا اینجا اجتناب از ملاقی لازم است یا لازم نیست. باز اینجا مصباح الاصول مرحوم آقای خوئی را دنبال کنید، خیلی مرتب و منظم اینجا در همان جلد دوم صفحه 416 ایشان دو صورت کردند که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين